

پیشگفتار

انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران نقطه عطفی در تاریخ دنیا بود، البته نه در راستای تصویری که صاحب نظران از جهت حرکت تاریخ داشتند. اغلب صاحب نظران چنین می پنداشتند که انقلاب ها تاریخ را به پیش می رانند و بنابراین انقلاب ایران را نیز یکی از موارد پیشرفت به شمار آوردند. هیچ یک از آن ها نوع رهبری، ایدئولوژی، سازماندهی، راهبرد یا راه و روش های این انقلاب را موشکافانه بررسی نکرد. اگر به نظر می رسید انقلاب را مؤمنان در مساجد یا اطراف آن ها به پیش میرانند، برداشت آن ها این بود که این انقلاب به واسطه ای نیازمند بوده است زیرا با گذشت سال ها سیاست تجددگرایی باعث ایجاد جامعه ای دو لایه شده که در آن رویه ای از تجدد بر بخش گسترده ای از سنت سرپوش گذاشته است. شماری از آن ها می گفتند روی سخن آیت الله خمینی به اکثریت بزرگ سنتی است، ولی او در پی قدرت نیست؛ بلکه چون شخصیتی روحانی است، پس از سرنگونی استبداد، به احتمال زیاد قدرت را به نیروهای هوادار دموکراسی، چپ یا راست، می سپارد. هیچ کس گمان نمی برد که انقلابی به ظاهر مردمی سرآغاز حکومتی دینی باشد.

اما چنین شد. خمینی شکلی از مشروعیت را تحمیل کرد که نه با سنت همخوانی داشت و نه با تجدد - نوعی سامان سیاسی و آرمانی که در آن کلام

زندگی و زمانه شاه

الهی به خواست مردم بدل شد، و او در مقام فقیه مفسر کلام الهی شد. او ایمان را جانشین آزادی کرد و از این راه مفهوم جنگ را به جهاد، سرباز را به شهید، و مرگ را به رستگاری بدل کرد. او با تفسیری دگر از اسلام تعریفی دگر از سعادت بشر، پیشرفت اجتماعی، توسعه اقتصادی، آزادی فردی و حاکمیت مردم به دست داد. به سخنی دیگر، قدرت متجلی در شخص او تعیین کننده حقیقت بود.

اما این سامان جدید، ضربه سختی بر بنیاد انسانی و مادی توسعه‌ای که طی پنجاه سال گذشته در ایران جریان یافته بود، وارد آورد. در دهه ۱۳۰۰ ایران یکی از عقب‌افتاده‌ترین کشورها بود. در میانه دهه ۱۳۵۰ ایران به نمونه بارز پیشرفت در میان کشورهای جهان سوم بدل شده بود. یکی از بالاترین نرخ‌های رشد اقتصادی را داشت. از نظر خدمات اجتماعی در سطحی بسیار بالا قرار گرفته بود. مهم تر از همه، به مجموعه‌های ضروری برای جهش در بسیاری از زمینه‌ها که ره‌نشان پیشرفت شناخته شده‌اند، از حقوق زنان و حمایت از محیط زیست گرفته تا علوم و فناوری، مناسبات میان فرهنگی و فرا فرهنگی و باسواد و آموزش غیر رسمی در سراسر زندگی، دست یافته بود. در نتیجه این پیشرفت‌ها و دگرگونی‌های دیگر، در سال ۱۳۵۴ ایران "جاذب مغزها" شده بود، وضعی که تا آن زمان در دنیای سوم سابقه نداشت. رژیم جدید تمام دستاوردهای جامعه ایرانی طی پنجاه سال حکومت پهلوی را ناچیز شمرد، مجموعه عوامل ضروری را که در این سال‌ها به وجود آمده بود پراکنده ساخت، فرهنگ توسعه و پیشرفت را بی‌ارزش جلوه داد، و جلب مغزها را بار دیگر به فرار مغزها تبدیل کرد. جنگ ایران و عراق، که دیپلماسی و قدرت نظامی ایران تا پیش از انقلاب آن را نامحتمل کرده بود، کشور را ویران ساخت. در حالی که در دوره ۱۵ ساله پیش از انقلاب درآمد سرانه ایرانیان ۱۲ برابر شده و از ۱۹۵ دلار در سال ۱۳۴۲ به تقریباً

پیشگفتار

۲۴۰۰ دلار در سال ۱۳۵۷ رسیده بود، پس از آن به شدت افت کرد و در سال ۱۳۸۳، ۲۵ سال پس از انقلاب، هنوز کمتر از ۲۴۰۰ دلار بود.

آشکارا، اگر انقلاب رخ نداده بود امروز وضع ایران و همچنین وضع دیگر کشورهای خاورمیانه بسیار متفاوت بود. جنگ ایران و عراق رخ نمی‌داد؛ اسلام‌گرایی مهار می‌شد؛ شمار زیادی از ایرانیان و عراقی‌ها و دیگران کشته یا معلول نشده یا از مهاجرت و تبعید در رنج نبودند؛ میزان فراوانی از ثروت، اموال یا ساختارهای زیربنایی نابود نشده بود؛ برخورد تمدن‌ها، به احتمال زیاد، اصلاً به وجود نیامده یا اگر هم به وجود آمده بود جلوی آن را گرفته بودند، ایالات متحده درگیر جنگ خلیج فارس نشده و حضوری این چنین نظامی و همه‌جانبه در منطقه نیافته بود؛ احتمالاً جهانی شدن رنگ و بویی کمی دوستانه‌تر می‌داشت. البته تمام اینها حدس و گمان است؛ اما آنچه رخ داده و آنچه می‌توانست رخ دهد، هشدار است در مورد خطاهای گذشته، گزینه‌های کنونی، و امکانات آتی.

بررسی بی‌غرضانه زندگی و زمانه شاه به درک چگونگی ظهور و سقوط نظام‌ها به ما کمک می‌کند، اما اگر به یاد داشته باشیم که بازنگری گذشته اگر با واقع بینی همراه نباشد ما را تنها به پیش‌بینی واقعه پس از وقوع، و نه الزاماً به علت‌یابی واقعه، توانا می‌کند. اغلب کسانی که خود را موظف به تبیین علل انقلاب ایران دانسته‌اند، واقعیت را به گونه‌ای جلوه داده‌اند که با تمایلات ذهنی و مبانی نظری آن‌ها جور در بیاید. این گرایش نه تنها از جو زمان، شرایط جهانی، و ساختار و ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی متأثر است، بلکه، به ویژه، از پیچیدگی‌های قدرت سیاسی در ایران پیش از انقلاب نشأت می‌گیرد. شاه بسیار قدرتمند می‌نمود ولی قدرتش به آسانی با قدرت دیگر رهبران جهان سوم

زندگی و زمانه شاه

قابل توجه نبود. توصیف این که کسانی چون صدام حسین یا حافظ اسد چگونه به قدرت رسیدند و قدرت خود را حفظ کردند، دشوار نیست. آن‌ها می‌توانستند مردم را بکشند یا دستور قتل آن‌ها را صادر کنند. شاه نقطهٔ مقابل آن‌ها بود. هر کسی که او را از نزدیک می‌شناخت - همسر، خویشاوند، دوست، مقامات نظامی یا غیرنظامی، دولتمردان خارجی - در مورد ملایمت شخصیت وی، بی‌زاری وی از خشونت، نفرت وی از کشتار و گرایش وی به روگردانی از دشمنی شهادت می‌دهد. به سختی می‌شد انقلابی را تصور کرد که کسانی چون صدام حسین یا حافظ اسد را سرنگون کند. آن‌ها پیش از شکوفا شدن چنین انقلابی آن را در نطفه خفه می‌کردند. اما شاه کشتار را بر نمی‌تافت. پس انسانی با چنین ویژگی‌هایی در کشوری چون ایران چگونه به قدرتی که داشت دست یافت؟ از سوی دیگر، چگونه و چرا این قدرت که به چنین شدتی در وی متجلی بود، به این آسانی و تا به این حد به دور از انتظار، از هم فرو پاشید؟ چرا شاه با آن همه تجربه در امر مملکتداری این همه شکننده و آسیب‌پذیر از آب درآمد؟

این کتاب با بررسی شاه با در نظر گرفتن اوضاع و احوال دوران‌ش، یعنی کنش و واکنش وی با پویایی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور و جهانی که در آن می‌زیست و کار می‌کرد، در صدد پاسخگویی به این پرسش‌ها است. این روایت در پی آن است که خواننده بتواند دنیای شاه را از چشم وی ببیند. در این روایت شاه اندیشه‌ها و داوری‌های خود را در بارهٔ اعمالش و احساسی که دربارهٔ آن‌ها داشت، بیان می‌کند. در این کتاب برای دوستان، دشمنان، مقامات و مخاطبان ایرانی و غیرایرانی شاه امکان بیان آنچه با شاه تجربه کرده‌اند و بیان نظرات خودشان دربارهٔ او، فراهم آمده است. این روایت با قرار دادن شاه در تعامل با محیط زندگی‌اش خواننده را تشویق می‌کند که خود

پیشگفتار

دربارهٔ ویژگی‌ها، شخصیت و عملکرد شاه نتیجه‌گیری کند، و اگر داوری لازم باشد نه در جوی آرمانی بلکه در بوتۀ آزمایش زندگی، با توجّه به گذشته و آینده ایران، دربارهٔ او به قضاوت بنشیند.

همین طور که شاه و محیط زندگی‌اش، رخداد‌های دوران حیاتش، دوستان و دشمنانش و نگرشش را نسبت به آیندۀ ایران بررسی می‌کردم، بیش از پیش به سودمندی مفهوم طنز (irony)، به معنایی که نخستین بار رینولد نیبور در *The Irony of American History* به کار گرفت، برای درک تاریخ زندگی شاه اعتقاد یافتم. نیبور طنز را "تناقضاتی به ظاهر تصادفی در زندگی که پس از بررسی بیشتر معلوم می‌شود فقط ناشی از تصادف نیستند" توصیف می‌کند. جیمز بیلینگتون در اثر دوران‌ساز خود دربارهٔ تاریخ فرهنگی روسیه نوشت "از این نظر با حالت تأثر و رقت (pathos) تفاوت دارد که آدمی مسئول برخی از تناقضات است؛ از این نظر با کم‌دی تفاوت دارد که روابطی نهانی اما شناختنی در تناقضات وجود دارد؛ و تفاوت آن با تراژدی در این است که تار و پود تناقضات از کلاف محکم و تغییرناپذیر سرنوشت تنیده نشده است."¹ طنز هم‌زمان کم‌دی، تراژدی و رقت، این آخری آمیخته به اندکی ملودرام، را به هم می‌پیوندد و از هم می‌گسلد. زندگی شاه از این نظر به تراژدی نزدیک است که شخصیت وی، به ظاهر به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر، به تصمیم‌هایی می‌گردد که نطفۀ شکست و ناکامی او را در بر دارند. از سوی دیگر، در عمل تصمیم‌های او هرگز به شکست نمی‌انجامد مگر این که اوضاع از کنترلش خارج می‌شد. اوضاع هم به ظاهر از کنترلش خارج نمی‌شد تا این که برآستی در عمل چنین شد. این وضع مفهوم دیگری را به عنوان ابزاری محتمل برای توجیه به میان

1. C. James H. Billington, *The Icon and the Axe: An Interpretive History of Russian Culture*, (New York, Vintage Books, 1970), p. 590.

زندگی و زمانه شاه

می‌آورد و آن شوریدگی (chaos) است. شوریدگی احتمال بروز هرگونه اختلال طی زمان است که به بروز نتایجی می‌انجامد که تناسبی با آن اختلال ندارند یا گاهی از نظر کیفی با آن متفاوتند. در تجربه فردی و جمعی بشر، طنز و شوریدگی در هم تنیده شده‌اند، آن‌ها بخشی از فرایندهایی بوده‌اند که ایران را از وضعیت نمونه بارز توسعه و پیشرفت به وضعی انقلابی پرتاب کردند و اعجاب همگان را برانگیختند. آگاهی از طنز به فرد کمک می‌کند تا فلاخن و پیکان سرنوشت را با شکیبایی و متانت بپذیرد. آگاهی از شوریدگی به او کمک می‌کند تا به یقین‌هایش شک کند. خرد آگاهی از طنز و شوریدگی به مفهوم شرقی و کهن قسط به معنای توازن منتهی می‌شود.

کوشیده ام طنز، شوریدگی و توازن دستمایه این روایت از این تاریخ باشد.

این روایت در پنج بخش تنظیم شده است: پدر و پسر، دوران دشوار، دوران شکوفائی، انقلاب و طنز، و تبعید. این روایت با تجربه‌های دوران کودکی محمد رضا آغاز می‌شود که به شکل‌گیری شخصیت و خلق و خوی او کمک کرد، و از همه مهم‌تر در این زمینه نفوذ پدرش بر او، و همچنین تأثیر دایه ایرانی، معلم سرخانه فرانسوی، و تحصیل در لو روزه است. بخش دوم به نخستین دهه نشستن شاه بر تخت سلطنت اختصاص یافته است – آموزش عملی وی در هنر پادشاهی در دوره‌ای که وی با چالش‌های اشغال ایران، جنبش جدایی طلب در آذربایجان، ملی کردن نفت، و کودتا روبرو شد. بخش سوم با قرارداد کنسرسیوم آغاز می‌شود و در پی آن به سال‌های موفقیت‌آمیزی می‌پردازد که در آن ایران به نمونه بارز پیشرفت و توسعه و به قدرت اصلی منطقه بدل شد. در این بخش از

پیشگفتار

جمله برداشت شاه از عدالت و دیدگاه او در مورد آینده در رابطه با مواضع سیاسی و خط‌مشی‌های وی در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی مطرح می‌شود. بخش چهارم به بحث درباره شاه و انقلاب می‌پردازد - چرا او و رژیمش آسیب‌پذیر و شکننده بودند و چرا و چگونه انقلابیان پیروز گشتند. بخش پنجم، شاه در تبعید، شرح رویارویی او با بیماری، رفتار دوستان پیشین، سرگردانی، و سرانجام، آخرین استراحتگاهی است که دوستش، انور سادات، در مصر در اختیارش گذاشت.

اطلاعات این روایت بیشتر بر اساس منابع دست اول است، هر چند به کتاب‌ها و روزنامه‌های معتبر، اعم از دانشگاهی و غیردانشگاهی، و به مقالات و گزارش‌های خبری هم مراجعه کرده‌ام. در بخش مناسبات ایران و انگلستان، و ایران و ایالات متحده از اسناد موجود در دفتر اسناد عمومی (Public Records Office) در لندن و بایگانی روابط خارجی ایالات متحده (US Foreign Relations Archives) در کالج پارک، مریلند استفاده کرده‌ام. از مطالب گردآمده از سه بایگانی مسکو - بایگانی تاریخ اجتماعی و سیاسی دولت روسیه (Russian State Archive of Social and Political History)، بایگانی تاریخ مدرن دولت روسیه (Russian State Archive of Modern History) و بایگانی سیاست خارجی روسیه (Archive of Russian Foreign Policy) - در مورد تعاملات روسیه و ایران، به ویژه تحول حزب توده، استفاده کرده‌ام. تا سر حد امکان تلاش کرده‌ام از منابع دست اول فارسی مثل "اسناد لانه جاسوسی امریکا" و مدارک مندرج در *تاریخ معاصر ایران* بهره گیرم. همچنین، آشنایی شخصی من با دانشگاهیان، دولت، و دربار در ایران، و در

زندگی و زمانه شاه

مقام دبیر کل کمیته ملی پیکار جهانی با بی سوادى از سال ۱۳۵۴ تا سال ۱۳۵۷ با عامه مردم ایران، در تدوین متن این روایت به من یاری رسانده است.

این روایت بازتاب کار و دیدگاه افراد بسیاری است که به طور مستقیم درگیر تصمیماتی بودند که وضع ایران را در دوران حکومت شاه شکل داد. اغلب این افراد برای رژیم کار می‌کردند؛ برخی از آن‌ها از مخالفان رژیم بودند. من اقبال آشنایی با بسیاری از آن‌ها را داشته‌ام و از تجربه‌های آن‌ها بهره گرفته‌ام. همین مناسبات است که این کتاب را از دیگر شرح‌های کلی و رایج پژوهشی درباره چگونگی اوضاع ایران، نحوه تصمیم‌گیری‌ها و انگیزه تصمیم‌گیرندگان در دوره پیش از انقلاب اسلامی متمایز می‌کند. امکان ندارد بتوانم از تمام کسانی که به دلیل همکاری صمیمانه‌شان توانستم این کتاب را آماده کنم نام ببرم. همه آن‌ها را سپاسگزارم.

از خانواده سلطنتی پهلوی، به ویژه از شهبانو فرح پهلوی و از شاهدخت اشرف پهلوی، به خاطر اطلاعاتی که در مصاحبه‌ها و به کمک مطالب بایگانی‌ها در اختیارم گذاشتند، سپاسگزارم. شهبانو فرح اجازه چند مصاحبه را طی چند سال به من دادند و در آن مصاحبه‌ها، از سر لطف، باصراحت و شکیبایی به پرسش‌های من پاسخ دادند. همچنین به خاطر عکس‌هایی که از شاه، افراد خانواده و دوستان در اختیارم نهادند و در این کتاب منتشر شده از ایشان سپاسگزارم.

به ویژه وامدار شاهدخت اشرف هستم، نه تنها به خاطر اینکه اطلاعاتی بی‌همتا درباره دوران کودکی و جوانی شاه به من دادند، بلکه همچنین به این دلیل که در سال ۱۳۶۱ دهش وی به بنیاد مطالعات ایران امکان تأسیس دو منبع

پیشگفتار

مهم اطلاعاتی لازم برای دانشجویان رشته مطالعات ایران را برای ما فراهم آورد: *ایران نامه*، مجله بنیاد مطالعات ایران (*Foundation's Journal of Iranian Studies*) و برنامه و بایگانی تاریخ شفاهی بنیاد (*Foundation's Oral History Program and Archives*)، که بدون آن‌ها این روایت ویژگی خاص خود را نمی توانست داشت. مصاحبه‌های برنامه تاریخ شفاهی با نزدیکان شاه -دوستان و خویشاوندان وی- در روشن کردن خصوصیات شخصی شاه ارزشی بسیار داشته‌اند. مصاحبه با افرادی از بخش دولتی و خصوصی که در دوره‌هایی گوناگون از فرمانروایی شاه در تصمیم‌گیری‌ها نقشی مستقیم داشته‌اند، درکی بی‌نظیر از شخصیت، سبک و سیاق کار و شیوه تفکر شاه را در اختیار ما می‌گذارد. مصاحبه با اعضای سازمان‌های دانشجویی ایران در اروپا و ایالات متحده دورنمایی نو درباره جو سازمانی و همچنین ایدئولوژیکی و عاطفی دانشجویان فعال مخالف با شاه را پیش روی ما قرار می‌دهد. برنامه تاریخ شفاهی مربوط به مأموران امریکایی وابسته به میسیون‌های نظامی و غیرنظامی در ایران، که با همکاری برنامه تاریخ شفاهی دانشگاه کلمبیا اجرا شد، به در هم شکستن افسانه‌پردازی‌ها و کلیشه‌بافی‌ها در مورد مناسبات شاه با دولت ایالات متحده کمک شایانی کرد. باید از شاهدخت اشرف، و به ویژه از غلامرضا گلسترخی، رئیس دفتر او، سپاسگزاری کنم که مجموعه‌ای از نوارهای مصاحبه‌های شاه در فروردین ۱۳۵۹، در دوران تبعیدش در مصر، را در اختیار من گذاشتند که وی برای آماده کردن نسخه نهایی کتابش، پاسخ به تاریخ، و دادن اطلاعات اضافی به ویراستاران آن کتاب، انجام داده بود.

وامدار اردشیر زاهدی، وزیر امور خارجه پیشین ایران، و سفیر آن کشور در انگلستان، و دوبار سفیر ایران در ایالات متحده، هستم که زمانی داماد شاه و

زندگی و زمانه شاه

همواره دوست و معتمد وی بود، به خاطر این که چند نوبت با من به گفتگو نشست و با بردباری و متانت به پرسش‌های اغلب موشکافانه من پاسخ داد. او در مقام فرزند سرلشکر فضل‌الله زاهدی، در رخدادهایی که به "کودتای سیا در ۱۳۳۲" شهرت یافته‌اند، نقشی محوری داشت. شرح اغلب رخدادهای این دوره در این روایت بر اساس مقایسه گفته‌های او با شرحی است که سیا می‌دهد.

زننده‌یاد پروفیسور یحیی عدل، جراح و دولتمردی بزرگ و یکی از برجسته‌ترین دوستان شخصی و قدیمی شاه، به من افتخار داد که در چند نوبت به مصاحبه‌هایی ضبط شده با او پردازم. در این مصاحبه‌ها عدل، که در مدتی نزدیک به چهل سال تقریباً هر روز با شاه نشست و برخاست کرده بود، به جزئیات شخصیت، نگرش‌ها، اعتقادات، و برداشت‌های شاه از خودش و دیگران پرداخت.

هم زمان با مدیریت برنامه تاریخ شفاهی، چند مصاحبه با مضامین خاص را انجام دادم که نه (۹) مصاحبه از میان آن‌ها در مجموعه "توسعه ایران، ۱۳۲۰-۱۳۵۷" و بین سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۲ منتشر شد. این برنامه به من یاری رساند تا بهتر به تعامل شاه و افرادی که با وی کار می‌کردند پی ببرم. در واقع گفتگوی هر مصاحبه‌شونده با من به برخی از مطالب مورد بحث در این کتاب هم یاری می‌رساند: عبدالرضا انصاری، وزیر پیشین کشور و مدیر عامل طرح عمران خوزستان و همکارانش حسن شهمیرزادی و احمد احمدی در زمینه مسائل پیچیده انتقال مدیریت یکی از طرح‌های اولیه توسعه ایران از خارجی‌ها به ایرانیان؛ اکبر اعتماد، نخستین رئیس سازمان انرژی اتمی، درباره سیاست انرژی هسته‌ای ایران؛ پرویز مینا، مدیر دفتر بین‌المللی و عضو هیئت مدیره شرکت ملی

پیشگفتار

نفت ایران، دربارهٔ سیاست‌های پس از دورهٔ کنسرسیوم؛ منوچهر گودرزی، وزیر و دبیرکل سازمان امور اداری و استخدامی کشور؛ خداداد فرمانفرمایان، مدیر عامل سازمان برنامه و بودجه، و عبدالمجید مجیدی، وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه در زمینهٔ برنامه ریزی عمرانی و تصمیم‌گیری سیاسی؛ زنده یاد تقی مصدقی و محسن شیرازی، به ترتیب مدیر عامل و مدیر شرکت ملی گاز ایران، در زمینهٔ ساختار و عملکرد صنعت گاز ایران؛ زنده‌یاد باقر مستوفی، مدیر عامل شرکت ملی پتروشیمی ایران، در زمینهٔ توسعهٔ صنایع پتروشیمی و نقشی که در طرز تفکر شاه بازی کردند؛ علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد، دربارهٔ اندیشهٔ زمینه‌ساز خط‌مشی‌های اقتصادی‌ای که ایران را هم به آیین تمام‌نمای توسعه و هم به نمونهٔ بارز تضادهای ناشی از آن بدل کرد؛ زنده یاد مهرانگیز دولت‌شاهی، رئیس و بنیانگذار جمعیت راه نو، در زمینهٔ نقشی که زنان در ایجاد آگاهی منتهی به اعطای حق رأی به زنان، بازی کردند؛ و مهناز افخمی، وزیر امور زنان و دبیر کل سازمان زنان ایران، دربارهٔ این که زنان چگونه در ایران به حقوق و قدرتی فراتر از زنان دیگر کشورهای اکثریت مسلمان دست یافتند.

در ده سال گذشته، بخت آن را داشتم که در دوره‌ای هفتگی، با پنج عضو دائمی دیگر و حضور مهمانانی گاه به گاه، که هر یک از آنان دانش و تجربه‌ای استثنایی دربارهٔ دولت و جامعهٔ ایران در دورهٔ پیش و پس از انقلاب داشتند، شرکت کنم. پیش از این به مناسبت انتشار مجموعهٔ "توسعهٔ ایران" به نام سه تن از اعضای این دوره - گودرزی، شه میرزادی و احمدی - اشاره کردم. دو تن دیگر عبارت بودند از فرخ نجم‌آبادی، یکی از مقامات بلندپایه در شرکت ملی نفت ایران و وزیر صنایع و معادن در هیئت دولت هویدا در دههٔ ۱۳۵۰، و رضا قطبی، مدیر عامل سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران. هیچ کس دیگر به اندازهٔ آن‌ها

زندگی و زمانه شاه

نمی‌توانست در درک اقدامات دولت ایران به من کمک کند. آن‌ها به شیوه‌هایی چنان ظریف و هوشمندانه مطالبی به من آموختند که اکنون نمی‌توانم بگویم که کدام یک از عقاید را از آن‌ها نگرفته‌ام. در این روایت بارها و بارها به نام آن‌ها اشاره کرده‌ام، به ویژه به رضا قطبی، که شناخت وی از شاه، دربار سلطنتی، و دیوانسالاری، و توانائی وی در تبیین و تفسیر آن در چارچوب تاریخ و فرهنگ سیاسی ایران در کمتر کسی یافت می‌شود.

دوستان دیگر هم با اطلاعات خاصی که از امور ایران داشتند به من کمک کردند: حسنعلی مهران، رئیس پیشین بانک مرکزی ایران، درباره ساختار و عملیات نظام بانکی و نقش آن در تحول و توسعه سیاست؛ کامبیز آتابای، آجودان شاه و از مدیران دربار، در زمینه عادات شخصی شاه، روحیات و انتظارات نظامی وی، جو دربار در آخرین ماه‌های حضور شاه، و به ویژه زندگی و دوران خاندان سلطنتی در تبعید؛ و احمد قریشی، یکی از دوستان و همکاران قدیمی، که گفتگو با او همواره نظر مرا به مسئله تعیین کننده از میان انبوهی از مسائل مهم جلب کرده است. قریشی مرا به محمود خیامی معرفی کرد، که او هم به نوبه خود از سر لطف نقش بخش خصوصی، به ویژه کارخانه‌های مدرنی چون شرکت ایران ناسیونال را، که او و برادرش تأسیس کرده بودند و به نمونه بارز صنعت خودروی ایران بدل شد، و همچنین نحوه تعامل خودشان با دولت در زمینه توسعه ایران را، برای من توضیح داد. حبیب لاجوردی هم ذهن مرا در زمینه جنبه‌های عملی مناسبات دولت و صنعت در ایران روشن‌تر کرد. همچنین باید بگویم که در زمینه برنامه تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد وامدار لاجوردی هستم که عهده‌دار مدیریت و تدوین آن بود و من از آن بسیار بهره برده‌ام. در این راستا، تاریخ شفاهی جناح چپ، از جمله مصاحبه‌هایی که حمید

پیشگفتار

احمدی در آلمان، و حمید شوکت در آلمان و در ایالات متحده منتشر کردند، همچنین برای دسترسی به مسیر تحول ذهنیت جناح چپ ایران از لنینیسم‌های دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ تا رمانتیسیسم‌های دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، ضروری بوده‌اند.

سپاسگزارم از چند تن از همکارانی که بخش‌هایی از دستنویس اولیه این کتاب را خواندند، و درباره محتوا و ترکیب آن اظهار نظر کردند، و به نوعی مرا در یافتن راهم یاری دادند: سیروس غنی، به ویژه در مورد فصل‌های مربوط به سال‌های اولیه حکومت رضاشاه، هرمز حکمت، شهلا حائری، علی قیصری، فرح ابراهیمی، و آذر نفیسی درباره بخش‌هایی از کتاب، از سال‌های نخستین زندگی شاه گرفته تا دوره تبعید؛ و به ویژه ولی نصر، که نه تنها در مورد جنبه‌هایی از دستنویس اظهار نظر کرد، بلکه مرا به انتشارات دانشگاه کالیفرنیا در برکلی معرفی کرد.

در مورد ویرایش نسخه انگلیسی این کتاب از فیل کوستوپولوس^۲ از *Journal of Democracy* سپاسگزارم که لوسی امنت^۳ را به من معرفی کرد، که در مقام ویراستاری درجه یک که هیچ گونه آشنایی با مسائل ایران نداشت، دستنویس را خواند و به من یادآوری کرد که در چه مواردی انتظار خواننده آگاه ولی غیر متخصص و غیر ایرانی، را بر نیآورده‌ام یا در چه مواردی در کار توضیح دادن زیاده‌روی کرده‌ام. به ویژه وامدار بهرام نوزاد، سردبیر پیشین *Finance and Development* در صندوق بین‌المللی پول هستم، که با جدیت تمام دستنویس را در فرجه کوتاه من خواند، و پیشنهادهایی کرد که در بهبود ساختار و

2. Phil Costopoulos

3. Lucy Ament

زندگی و زمانه شاه

ترکیب دستنویس بسیار مؤثر بود. یاری‌های ویراستاران انتشارات دانشگاه کالیفرنیا برایم بسیار ارشمند بود. نیلز هوپر^۴، سردبیر بخش تاریخ انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، توصیه‌های بسیار لازمی در مورد حجم مناسب و تعادل کتاب به لحاظ نظری کرد، و شهادت این را داشت که روایتی مخالف با شرح پژوهشی رایج دوران پهلوی در ایران را بپذیرد. از او به خاطر همکاری بی‌شائبه‌اش سپاسگزارم. ریچل لاکمن^۵، دستیار ویراستار در اطلاع‌رسانی به من و رعایت زمانبندی بسیار یاری رساند. ولی به هیچ‌رو انتظار این همه توانایی و دقت و کار تخصصی را نداشتم که سوزان نات^۶، سر ویراستار کتاب، و به ویژه الن اسمیت^۷، نمونه‌خوان، در انجام امور این کتاب به کار گرفتند. ناگفته پیداست که تمام بار مسئولیت نارسایی‌های این کتاب بر دوش من است.

سرانجام، اگر مهناز افخمی، همسر من، مرا به نوشتن این کتاب ترغیب نمی‌کرد، هرگز آن را نمی‌نوشتم. او مصرانه از من خواست که به انجام این کار سترگ دست یازم و با وجود کارهای فراوان خودش برای بنیاد نهادن و اداره سازمانی برای ارتقای حقوق زنان در سراسر دنیا، در تلاطم‌های روحی‌ام یار و مددکارم بود. او در این مورد هم، مثل بسیاری از موارد دیگر در نیم قرن گذشته، همسر، شریک، دوست، راهنما و حامی من بوده است.

-
4. Niels Hooper
 5. Rachel Lochman
 6. Suzanne Knott
 7. Ellen Smith

پیشگفتار

کتابی که در دست دارید بازنویسی ست از اصل انگلیسی که در سال ۲۰۰۹ از سوی دانشگاه کالیفرنیا در برکلی به چاپ رسید. در نسخه انگلیسی کتاب بسیاری از منابع به کار رفته، به ویژه منابع اولیه، از فارسی به انگلیسی برگردانده شده اند. در نسخه فارسی، بیشترین اینگونه منابع نقل به اصلند، اما از آنجا که نگارنده نتوانسته است تمام مدارک مورد استفاده را که از کشور های مختلف به دست آمده و یا گهگاه به عاریت گرفته شده همواره در اختیار داشته باشد برخی از آن ها که بالاجبار دوباره از انگلیسی به فارسی برگردانده شده اند نقل به مضموند.